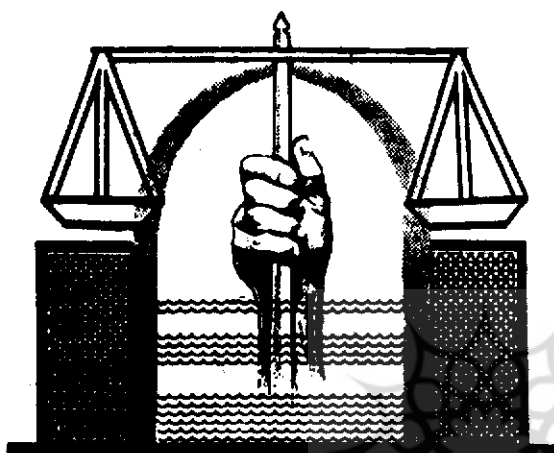


وکالت در دعاوی

سید محمد خامنه ای



بسم الله الرحمن الرحيم

در حد اختصار از بعد فقهی آن بررسی کنیم و آنطور که به نظر می رسد و ظاهراً تاکنون اتفاق همه فقهاء فرق اسلامی بر آن بوده است جواز بلکه لزوم آن را به اثبات برسانیم.

سابقه تاریخی

وکالت یکی از نهادهای حقوقی قدیمی است که سابقه تاریخی طولانی دارد و نمی توان آن را در نقطه ای خاص از تاریخ بشر متوقف کرد و به نظر می رسد که بنای عقلا در نخستین جوامع متمدن بشری پایه گذار آن باشد.

موضوع دخالت و مشارکت وکیل از طرف متداعیین در محاکم دادگستری که احیاناً در برخی محاکم فعلی با تردید یا انکار مواجه می شود و در نتیجه طرفین شکایت یا دعوا و بالخصوص متهم از داشتن وکیل محروم می شوند، یکی از مسائل فقهی مبتلی به و درخور توجه و بررسی است.

ما به دلیل آنکه جلوگیری مردم از این حق شرعی و قانونی که احیاناً به دلائل شرعی شخصی، انجام می شود و ممکن است بعدها نیز به تضییع حقوق مردم بیانجامد، بر آن شدیم که مسأله را

وکالت در فصول مختلفه کتب فقهیه، مفتوح نموده و در آن انواع وکالت و از جمله وکالت در دعاوی را بررسی کرده اند. در قوانین ایران که برخی از آنها به قوت خود باقی می باشد نیز وکالت در شؤون مختلفه ای که در فقه جایز شمرده شده جایز و رایج بوده و در دعاوی نیز با محدودیت هائی پذیرفته شده و قانونی بود.

دلیل این محدودیت ها در وکالت دعاوی، آن بود که وکالت در محاکم مانند حرفه های پزشکی و داروسازی و امثال آنها از حرف خاص و مهم بوده و بایستی صلاحیت شاغلین به آن احراز شده باشد زیرا وکیل دعاوی مستقیماً با اموال و اعراض و آبرو و حتی حیات اشخاص، طرف است و آن را در اختیار دارد و صلاحیت های مورد نظر، شامل صلاحیت علمی و تجربی و اخلاقی و امثال آنها مانند نطق و کتابت و... بود.

در گذشته متأسفانه علیرغم قیودی که در قانون برای صلاحیت روحی و اخلاقی وکیل دعاوی گذاشته شده بود، به سبب فساد حاکم برجامعه شاهسالاری و شاه زده سابق و زمینه

در این میان وکالت دعاوی که بخشی از انواع وکالت است در یونان رواج کامل داشته و حتی می توان آن را یکی از موجبات رشد منطق و حتی فلسفه در آنجا دانست. «سوفسطا» که در لغت به معنای فلسفه شناس است بیشتر به کسانی اطلاق می شد که به کار وکالت دعاوی نیز اشتغال داشتند و گاهی نیز به سیاست می پرداختند.

وکالت دعاوی در رم قدیم نیز به صورت فن ظریفی در آمده و رواج کامل داشت و مردم برای اثبات و احراز حقوق خود در دادگاه به کسانی که از قدرت بیان و استدلال بهره مند و از قانون اطلاع داشتند وکالت می دادند تا در دعاوی مطروحه در محاکم از حقوق آنها دفاع نمایند.

وکالت در اسلام

در اسلام نیز وکالت به صورت نهادی حقوقی پذیرفته شده و مانند دیگر عقود امضائی، مورد قبول شارع مقدس قرار گرفته و در سنت مواردی از آن دیده می شود.

فقهای عظام کتابی به عنوان

نداشتند، رویه‌ای در میان خود ایجاد کنند و وکیل را در محاکماتی که اکثراً مربوط به افراد طاعوتی بود دخالت ندهند، و در برخی موارد به حق یا ناحق خود آنها را به عنوان شرکت در جرم به محاکمه بکشند.

وکالت دعاوی در فقه و قانون

قانون اساسی که در آبان‌ماه ۱۳۵۸ به تصویب فقهاء عظام و امام امت و ملت ایران رسید در اصل سی و پنجم صریحاً مقرر کرد:

«در همه دادگاهها طرفین دعوی حق دارند برای خود وکیل انتخاب نمایند و اگر توانائی انتخاب وکیل را نداشته باشند، باید برای آنها امکانات تعیین وکیل فراهم گردد.

این اصل مبنای فقهی عمیق و روشنی دارد، جواز وکالت که عقدی جایز است فی الجمله در فقه مورد اتفاق فقهای همه مذاهب است، در برخی کتب فقه به اقسامی از آن اشاره شده و برخی اقسام نیز غیر مقبول شناخته شده است، از جمله شیخ در مبسوط در کتاب وکالت پس از آنکه آن را جایز و بلاخلاف دانسته و جواز بلکه کراهت

خلاف شرع‌هائی که فراهم می‌شد و مردم به آن ترغیب می‌شدند وکالت نیز گاهی از یک حرفه پاک و منزّه به یک حرفه مادی و پردرآمد تبدیل می‌شد که مقصود از آن تفوق برطرف دعوی و محکوم نمودن او بود، با آنکه حاکم یا محکوم شدن وکیل در دعاوی اثر چندانی در درآمد وی نداشت.

خصلت حق جوئی و سعی در صلح و سازش طرفین دعوی، یا احقاق حق و نجات مظلوم که هدف وکالت دعاوی بود، در عده‌ای به خصلت غلبه جوئی و ممانعت از احقاق حق بدل گشته بود، از این رو وجود این عده وکلای ناصالح سبب گردید که وکالت که یکی از ابزارهای تشخیص در دادگاه و احقاق حق مظلوم بود، بدنام و مشوه گردد و وکلائی که نه فقط برای حفظ حقوق موکل خود، بلکه برای قوام نظام عدل و تحرری واقع، کوشش داشتند در اقلیت قرار گیرند.

سابقه سوء رفتار عده‌ای از وکلای دادگستری که احياناً منجر به بدنامی صنف خود گردیده بود، سبب شد که پس از انقلاب دادسراها و دادگاههای نوپای انقلاب که تا مدتی قانون مدونی

او کافراً حاضرأ او غائباً.

محقق قدس سره در شرایع ملاک جواز و صحت وکالت را همان ملاک صحت نیابت دانسته و بالتیجه در غیر مواردی خاص که نیابت و بالتبع وکالت در آن جایز نیست، موارد باقی مانده را احصا نموده و آنها را جایز دانسته مشروط بر اینکه مورد وکالت مجهول نباشد و مملوک موکل باشد.

صاحب جواهر رحمه الله در کندو کاو و جستجوی یک «اصل» برای جواز یا عدم جواز می فرماید:

«با تأمل در کلام فقهاء به دست می آید که «اصل جواز وکالت است در هر چیز، زیرا اولاً در مواردی که وکالت جایز نمی باشد، دلیل بر لزوم مباشرت (وعدم جواز وکالت) وجود داشته ولی برای جواز آن شرطی ذکر نشده است.

ثانیاً: فقهاء در چنین مواقع تمسک به عمومات می کنند و به دنبال دلیل خاص برای افراد آن طبیعت نمی روند. و نتیجه می گیرد که وکالت طبق «اصل» در همه چیز جایز و مشروع است مگر مواردی که صریحاً منع شده باشد.

وعلیهذا وکالت در دعاوی و

ترک آن را از سیره و سنت معصومین ثابت می کند، وکالت را در تمام عبادات و معاملات و احکام به تفصیل ذکر و پس از استثنای برخی موارد، مانند وکالت در صلوة و طهارت و صوم و اعتکاف و تغلیس و غصب و التقاط و میراث و رضاع و ایمان و جرائم و احیاء و چند مورد دیگر و برخی موارد که فقط قابل «استنابا» اند، بقیه اقسام را جایز می داند.

از جمله در باره وکالت در دعاوی مدنی می فرماید: «واما الدعوی فیصح التوکیل فیها لان کل احد لایکمل المخاصمة والمطالبة».

و در امور کیفری نیز می فرماید: «واما القصاص فیصح التوکیل فی اثباته فیصح فی استیفائه بحضرة الولی... واما الادیات فیصح التوکیل فی تسلیمها وتسلمها والقسامة فلا یصح التوکیل فیها لانه ایمان... واما حد القذف فحق الادمیین فحکمه حکم القصاص یصح التوکیل فیہ... فاما بیان من یجوز له التوکیل ومن لایجوز له التوکیل: فکل من یصح تصرفه فی شیء مما تدخله النيابة صح التوکیل فیہ سواء کان الموکل رجلاً او امرأة، عدلاً او فاسقاً حراً او مکاتباً مسلماً

دیگری، نقلی یا عقلائی وجود دارند که در برخی موارد خاص، رجحان یا لزوم آن را ثابت می کنند که ذیلاً به آنها اشاره می کنیم:

۱- وکالت از مولی علیهم و محجورین و سفهاء و صغار و موصی لهم برای حفظ حقوق آنها از طرف حاکم یا ولی و قیم آنها.

محقق در شرایع می فرماید: «بنفی للحاکم ان یوکل عن السفهاء من یتولی الحكومة والخصومة عنه»

و صاحب جواهر در شرح آن اضافه می کند: «وکذا غیرالسفهاء ممن للحاکم ولایة علیه وکذا الحکم وغیره من الاولیاء الا ان ینص الموصی علی عدم التوکیل».^۲

از اینجا معلوم می شود که بر عهده حاکم و یا هر مسئول امور صغار و امثالهم است که برای حفظ حقوق آنها، مخصوصاً در دعوی و خصومت ها

اثبات حجج و حقوق و حتی استیفاء قضاص و قبض و دریافت دیات و استیفاء حدود مطلقاً جایز است.

ممکن است اشکال شود که با وجود عموم جواز وکالت در مواردی که شک حاصل شود، اصالت عدم جاری است.

صاحب جواهر قدس سره، آن را هم پاسخ می دهد که در اینجا جای اصل عدم نیست، زیرا اصل مزبور با ثبوت مشروعیت وکالت، منقطع و ساقط شده است و روایاتی چون صحیح هاشم بن سالم و دوصحیح دیگر ناظر به جواز و بقاء اثر وکالت، مادام که عزل به وکیل ابلاغ نشده، می باشند.

ادله رجحان یا لزوم وکالت در دعوی

علاوه بر جواز و اباحه اصل وکالت در اموری که به آن اشارت رفت دلایل

۱ - عن الصادق علیه السلام: ان الوکیل اذا وکل ثم قام عن المجلس فامرہ ماض ابدا والوکالة ثابتة حتی یبلغه العزل.

من وکل رجلاً علی امضاء امر من الامور فالوکالة ثابتة ابداً حتی یعلمه بالخروج منها کما اعلمه بالدخول فیها. «وسائل الشیعه، کتاب الوکالة، باب اول»

خود عقیل و درجای دیگر عبدالرحمن بن جعفر را به وکالت خود انتخاب و به محکمه می فرستاد.

صاحب جواهر قدس سره پس از این جمله که: «بکره لذوی المروات من اهل الشرف والمناصب الجليلة الذین لا یلیق بهم الامتهان ان يتولوا المنازعة بانفسهم» و بعد از ذکر روایت سابق می فرماید:

«بل قد یتستفاد مما روی عن علی علیه السلام... عموم الکراهة المتسامح فیها وان تاکدت فیهم خصوصا اذا کانت مع ذوی الالسنۃ البذیة».

و براین قرار به نظر ایشان شرکت در مرافعات حتی برای افراد غیر اعیان هم مکروه است بالخصوص که طرف مقابل آنها بد زبان و بد برخورد باشند و در صورتی هم که عموم کراهت را از آن استفاده نکنیم، کراهت فی الجملة و لزوم دخالت وکیل در دعاوی و یا کراهت ترک آنرا می توان استفاده کرد.

۳- روح اسلام اقتضا می کند که عموم مردم در مقابل حکام و امرا و قضات، استقلال شخصیت و جرأت

و شکایات جزائی وکیل تعیین نماید تا از تضییع احتمالی حقوق آنها جلوگیری شود.

۲- به نص صریح فقها، شرکت شرفاء و اعیان و افراد موجه (و به اصطلاح ذوی المروات) یعنی کسانی که موقعیت و شرافت بیشتری در میان مردم یا سمت و منصبی بزرگ را دارا هستند (ولازم است که از ورود در معارکمی که باعث وهن و خفت حتمی یا احتمالی آنها می شود احتراز کنند) در مرافعات و طرح یا پاسخگوئی دعاوی شرعاً کراهت دارد.

مستند این حکم حدیث معروفی است از امیرالمؤمنین علی علیه السلام که روایت شده می فرمود: «ان للخصومة قحما وان الشیطان لیحضرها وانی لاکره ان احضرها»^۱

یعنی مرافعه، شخص را به چیزی که نمی خواهد می کشاند و شیطان در محضر مرافعات و خصومات حاضر است و من از حضور در آن کراهت دارم.

و آن حضرت جز در چند مورد که به دلائلی خود مجبور به شرکت شد، برادر

آشنائی با الفاظ قانونی و اصطلاحات حقوقی مدعی یا هر ذی حقی از حق خود به دور می ماند و حتی گاهی دادگاه را هم گمراه می کند.

تجربه نشان می دهد که عدم مداخله و کیل ماهر و مباشرت خود اصحاب دعوی، در موارد بسیاری به ضرر آنها تمام می شود و به دلیل عدم استفاده به موقع از ادله یا به علت طرح ناقص یا غلط اصل دعوی یا خواسته یا افزودن مطالب کذب و تهافت و تناقض گوئی یا تطویل بلاطائل و دور شدن از اصل مطلوب از حق خود محروم می گردند.

بسیار دیده شده است که لوایح و استدلالهای متداعین غیر حرفه ای اکثراً مفصل و دارای حشو و زائد و غیر مستند به دلائل ضروری و پرونده اینگونه افراد دارای نقص بسیار است که علاوه بر تضییع حق خواهان، موجب گیجی یا زحمت و تطویل کار دادگاه و باعث نارضائی مردم از دادگاهها و قضات می گردد.

از طرف دیگر قاضی نیز به دلیل آنکه حق ندارد احد متخاصمین را حتی اگر چه در دعوی ذی حق باشند تلقین یا

بیان و تکلم داشته باشند و بتوانند مقصود و خواسته خود را بدون ترس از حق طلبی و حقیقت گوئی بیان کنند، همچنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام در فرمان به مالک اشتر فرمود:

«... حتی یکلمک متکلمهم غیر «متعتم» فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول فی غیر موطن: لن تقدس امة لا یؤخذ للضعیف فیها حقہ من القوی غیر متعتم».

از طرفی در محکمه نوعاً رعب و مهابتی است که ذی حق نمی تواند کلام حق خود را بدون اینکه «غیر متعتم» باشد بیان کند و در نتیجه از بیان حق خود باز می ماند.

بسیار دیده شده است که به علت عدم آشنائی متخاصمین به قوانین مختلف و عجز از رد فروع به اصول و عدم تسلط به مطلق و مقید و عام و خاص قانون و تراجیح و دیگر فنون استنباط آن، در تعبیرات خود دچار اشتباه شده و لفظی را به جای لفظ دیگری که بار حقوقی دیگری دارد و از مقصود او به دور است به کار می برد و دادگاه موظف است آن را به عنوان اصل ادعا یا دفاع ضبط و طبق آن حکم نماید و در نتیجه بر اثر عدم

راهنمایی کند در مواردی که گذشت، امکان کمک و مساعدت ندارد ولو آنکه عجز احد متداعیین را در بیان حق ببیند. در جرائمی که لزوماً دادستان یک طرف قضیه است و با ابزار حقوق و قانون و تجربه به مقابله با متهم که مجرمیت او معلوم نیست، می آید (و دادگاه نیز حق کمک به متهم را ندارد) لزوم شرکت یک با تجربه به وکالت از متهم ضرورت بیشتری دارد. زیرا متهم معمولاً در کار قضائی بی تجربه است و عدالت اقتضا می کند که طرف متهم نیز یک آشنای به قانون با حق دفاع از وی حضور داشته باشد، بالخصوص که این متهم است که مجازات می شود. با توجه به همه این مطالب، لزوم وجود وکیل بصیر و خبیری در دعاوی مخصوصاً در محاکمات جزائی در کنار اصحاب دعوا (مخصوصاً متهم) به سهولت احساس می شود. برای تأیید مطلب می توان به این بحث استدلال کرد:

۴ - فقهاء تصریح کرده اند که یکی از وظائف قاضی آن است که قضا را در محضر افرادی عالم به احکام شرعی یا موضوعات قرار دهد تا او را از خطا حفظ

کنند و اشتباه او را به او گوشزد نمایند. صاحب جواهر می فرماید: «لان الانسان محل الخطا والنسيان ولا يعتبر فيهم الاجتهاد لانه ليس المراد تقليد هم بل المراد الطمأنينة بصحة ما قضى به وقد تحصل بمن لم يبلغ رتبة الاجتهاد اذا كان من اهل النظر والذكاء...»

و مرحوم علامه نراقی نیز در همین مقال فرموده است: «ومنه يظهر انه لا ينحصر من ينسبى احضاره بالمجتهدين اذ يجوز لغير المجتهد تنبيه المجتهد اذ انسى او غفل فانه قد يعرف المفضلون ما لا يعرفه الفاضل و يتنبه التلميذ بما لا يتنبه به الاستاذ.»

وکالت دعاوی - اعم از آنکه از طرف مدعی باشد یا مدعی علیه و اگر چه فقط موظف به حفظ حقوق موکل خود باشند - به علت اطلاع از قوانین و از پرونده امر که حاوی موضوع مورد دعواست و شاید ماهها در آن کار کرده باشند قهراً مانع اشتباه قاضی خواهند شد و از مصادیق بین «اهل علم» و خبرائی هستند که قاضی باید از آنها برای حضور در جلسات دادرسی دعوت کند و از نظرات آنها استفاده نماید.

قاضی خود یک مجتهد یا مطلع از قوانین و احکام است و از وکیل تقلید

نخواهد کرد و تذکر و تنبیه او در صورتی مؤثر خواهد بود که بحق و سالم باشد، از این رو دعوت و کیل از موارد دعوت علما و مردم آگاه در قضاست و شاید نظر قانون اساسی دایر بر لزوم حق حضور و کیل یکی هم همین بوده تا یقین حاصل شود که حقوق مردم حفظ شده و از تضییع حقوق و بطلان احکام کاسته گردیده است.

به عقیده نگارنده یکی از علل اشتباهات و احکام خلاف حق دادگاهها یا برخی تخلفات آنها که منتهی به رسیدگی دادگاه انتظامی قضات می شود و همچنین تورم حجم کار دادگاهها و به ثمر نرسیدن زحماتشان، عدم حضور و کیل در جریان دادرسی است و به خصوص در جرائم عمده که مجازاتهای سنگینی دارند، و بسا جان و عرض و مال و آزادی مردم به خطر می افتد، این لزوم بیشتر به چشم

می خورد و از همین رو است که در بیشتر قوانین قضائی دنیا حضور و کیل ولو خود متهم به آن مایل نباشد را اجباری دانسته اند، زیرا گاهی متهم به دلائل روانی اقرار به جرمی می کند که مرتکب آن نشده و یا دلائلی را در جواب می گوید که کذب است ولی وقوع جرم را ثابت می کند و دادگاه را به اشتباه می اندازد و در این مواقع و کیل در بیان حقیقت می تواند محکمه را از سقوط در اشتباه حفظ کند.

با توجه به این امور اگر دلیل نقلی و اتفاق فقهاء بر رجحان دخالت و کیل در دعاوی هم وجود نداشت، باز حفظ مصالح عامه و اجرای عدالت اجتماعی و امنیت قضائی اقتضا داشت که دخالت و کیل را در دعاوی و خصومات مخصوصاً در دعاوی کیفری که مسأله دماء و سلب آزادی است ضروری و راجح بدانیم.